

مایل شیرازی

نگارش آقای میرزا حسن خان بدیع

حضرت آقای وحید! نظر باینکه جنابعالی بجمع آوری اشعار و افکار سخنوران وزنده داشتن نام و نشان ایشان علاقه مند هستید و از این راه خدمات برجسته بزبان و ادبیات فارسی نموده‌اید اینک با وجود گرفتاری و کثرت مشاغل اداری ترجمه حال و مختصری از اشعار یکتقریر از ادبا را که شاید تا کنون نام او را نشنیده‌اید به عنوان ارمغان تقدیم مجله ارمغان می‌نمایم:

مایل - نامش میرزا حسین پسر میرزا محمد هادی از علما و فضایی عصر خود بوده و اصلا از مردم شیراز است چنانکه در یکی از منظومات خود اشاره بدین معنی نموده است:

هست از شیراز اصل و موطنیم
 رسته زان دلش گلستان گلبنیم
 آمدم بیرون ازان دلکش مکان
 همچو آدم از بهشت جاودان
 مایل مقدمات عربی و علوم ادبیه و شرعیه و فقه و اصول را در شیراز تحصیل و خط و ادبیات را از مرحوم میرزای وصال فرا گرفته شکسته نستعلیق و نسخ را پاکیزه می‌نوشت عالمی فقیه و سخنوری نبیه بود و در شعر مایل تخلص می‌نمود و بخلاف اقران و امثال خود از علما در فن ترسل و انشاء دستی داشت.

مایل مانند بعضی از فقها خشک مشرب نبود بلکه فضایی مهذب و عرفان طلب بود و از راه شریعت جویای حقیقت و با اصطلاح عارف ملا بوده است چنانکه از اشعار او این معنی استنباط می‌شود، برای او اتفاق ناگواری در شیراز واقع شد که مجبور بمهاجرت گردید، مرحوم پدرم علت مهاجرت او را این طور نقل می‌کرد که وقتی زمین لرزه سختی در شیراز واقع و اغلب

خویشاوندان نزدیک او زیر آوار تلف شدند و مرحوم مایل بعد از این حادثه نتوانست در شیراز بماند و بسمت بهبهان مهاجرت و سالها در آنجا بخدمات شرعی مشغول ولی ضمناً کسب و زراعت می کرد و بعد باعیال و اطفال خود بقصد زیارت عتبات خوزستان مسافرت و در محمره بیمار و با درگذشت و قریب پنجاه سال داشت تاریخ ولادت و وفات او بطور تحقیق در دست نیست ولی در اوایل و اواسط ماه دوازدهم هجری می زیسته و هشتوی نظم اللئالی را در سنه ۱۲۴۴ هجری بنظم آورده است چنانکه در ماده تاریخ آن گوید :

از پی تاریخ این دانش رقم کلام مایل زد رقم باغ ارم ۱۲۴۴

از این مثنوی دونسخه نزد نگارنده موجود است یکی در زمان حیات او

نگاشته شده و در اول کتاب باخط قرمز این عبارت در آن مسطور است:

هذا الكتاب المستطاب في علم التجويد المسمى بنظم اللئالی من كلام افصح القراء
 واملح التعراء فرید الزمانی ووحيد الدورانی نافع العصر وعاصم الثانی آنچه گویم
 در مدیح او کم است ، ناطقه در وصف ذاتش ابکم است ، جامع اطوار پسندیده
 صاحب اخلاق حمیده منتخب دیوان فضل و کمان شاه بیت قصیده دانش و
 افضال بنادنا و مولانا الافخم الاعظم جناب آقا محمد حسین قاری شیرازی ایده الله
 فی الدارين ، ولی متأسفانه چندورفی از آخر کتاب افتاده و تاریخ نگارش آن معلوم
 نیست و نسخه دوم که سالم مانده است در سنه ۱۲۷۹ هجری نوشته شده و بعد از
 وفات او بوده است زیرا با درج عین عبارت فوق در آخر نوشته شده است: غریق
 رحمة الباری آقا محمد حسین قاری .

مرحوم مایل سه زن و چندین پسر و دختر داشته و یکی از فرزندان ذکورش
 پدر نگارنده مرحوم حاج محمد رضا خان نصره الوزاره است که قریب سی سال در
 بصره ائمه العالی قونسل دولت شاهنشاهی بوده و در سنه ۱۳۲۶ هجری مرحوم شده است

و در تاریخ وفات او این قطعه را گفته ام :

سال مغفور و روز هیجدهم
 پددم نصره الوزاره راد
 و آنکه اندر مکارم اخلاق
 گفت لہیک داعی حق را
 رست از بند این تن خانی
 شد روان سوی روضه رضوان
 روز روشن ز فوت او بر من
 طاق شد طاقتم ازین محنت
 خواست تاریخ سال فوتش را
 نا گہان ہاتفی ز عالم غیب

۱۳۲۶

گفت تاریخ فوت او مغفور فریبی

بالجمہ ماہ مایل چنانکہ مرسوم شعرای آن دورہ بوده قصاید و مرثیہ بسیاری در مناقب و مصایب اہل بیت (ع) سرودہ است و از مرحوم پددم شنیدہ ام کہ دیوان غزلی بہ ترتیب حروف تہجی منظوم و بیخط خود نوشتہ بود ولی پس از فوتش آخوند ملاعلی اکبر کہ ارشد اولادش بود اوراق و دفاتر اشعار و سایر کتابہای او را تصرف نمودہ و چون مرحوم عمو آخوند بیدوقی بود توجہی در حفظ اشعار و آثار ادبی مایل ننمود ، مرحوم پددم با اینکہ طبع شعر نداشت ولی شعر فہم و شعر دوست بود و از تلف شدن اشعار پدرش ہمیشہ افسوس می خورد و در جستجوی دیوان غزلیات او بسی کوشید ولی چیزی بدست نیامد . نگارندہ نیز در این باب سعی نمود و کامیاب نگردید زیرا اشخاصی کہ آن اشعار نزد ایشان

سراغ می رفت همه از دنیا رفته بودند بالجمله مایل یا جد نکارنده اغلب سوره های قرآن را حفظ داشت و در فن تجوید استاد و قرآن را از روی قرائت قراء سبعة تلاوت می نمود و از این جهت بقاری معروف شده بود و تمام تجوید را در بحر رمل مسدس بنظم در آورده و آن را (نظم اللئالی) نامیده است . قریب ششصد و پنجاه بیت است .

مرحوم مایل يك ارجوزه بعربی دارد و در آن ارجوزه اختلافات بین مذهب اصول و اخبار را می دهد مرحوم میرزا حسین اخباری نوه میرزا محمد اخباری که معروف است بقوه تسخیر سر اشیدر سردار روسی را نزد فتحعلی شاه آورده است ، اغلب آن ارجوزه را حفظ داشت و مکرر بعضی از اشعار آنرا برای بنده و مرحوم پدرم خوانده است و می گفت نسخه ارجوزه در کتابخانه مادر الجزیره موجود است (الجزیره قصبه است در سواحل فرات و مسکن اولاد و احفاد میرزا محمد اخباری است) این جانب خواست ارجوزه را استنساخ کند و مرحوم میرزا حسین وعده داد که بنویسد آن نسخه را از الجزیره بیاورند ولی از طرفین غفلت شد و بالاخره آنچه از آثار شعری مرحوم جدم در دست است ، همین مثنوی نظم اللئالی و بعضی اشعار متفرقه دیگر است که مرحوم پدرم از او ان صباوت آنرا در گنجینه خاطر سپرده و از برداشته و نکارنده از او شنیده و یادداشت کرده است و اینک آنرا بنظر خوانندگان محترم ارمغان می رساند :

(غزل)

در بزم بی نقاب رخ یارم آرزو است	شمعی چنین برای شب تارم آرزو است
تاتاری آمد از خم زلف توام بکف	درد دل دگر نه ناله تاتارم آرزو است
زاهد بی پرستیم انکار می کند	من کافرم اگر بجز این کارم آرزو است
بامن مگو حدیث گل ای باغبان که من	مست جمال یارم و دیدارم آرزو است

حسرت نذر که دامن گلچین پر از گل است من یکنظر زرخنه دیوارم آرزو است
(وله)

لاف محبت مزین و گر زنی ایدل دل بدلارام بند و از همه بکسل
لوح دل ازهرچه بود غیر تو شستم زانکه نکرد د زسینه مهر تو زایل
لیس فؤادی الی سواک یمیل گر چه دراید هزار مه بمقابل
لیلی آن نیست کاید او برمیجون جذبه عشقش کشیده نایقه و محمل
این غزل را برای مشاعره مرحوم پدرم ساخته و فقط چهار بیت از آن مانده است.

(وله)

جان من این همه حجاب مکن روی چون ماه در تقاب مکن
طاق ابروی خود مپوش ز من خانه طاقتم خراب مکن
مکن آن نرگس خمار بخواب بخت بیدار من بخواب مکن
در وفا این قدر درنگ کنی در جفا آن قدر شتاب مکن
دل مایل که هست صید حرم زایشش نمانی فرقتش مکن
این مقطع یکنفرای است که ازین رفته است :

هزار لاله حسرت ز تربت مایل دید و ر کلد روی تو مایل است هنوز
این چند بیت از یکقصیده است که در وصف قلبان گفته است :

نی چو من ناله زاری دارد شکوه از اعل بکاری دارد
سر که افروخته چون لاله زنانز داضی از لاله عذاری دارد
چاره غم نمیکند جز قلیان چاشنی از لب یاری دارد
مجلس آرای شهنشاد و کداست در همه فصل بهاری دارد

وله

دیر حرم یا حسین جلوه گه روی تو
 کعبه ارباب شوق روی تو شد در جهان
 مرغ دلم گر رود بر سر کوی کسی
 دست علمدار تو گشت جدا ایدریغ
 بر دل زهرا نشست ناوک هر خنجری
 میدهم اندر بهشت غالیه زلف خور
 هر طرفی رو کنم رو بودم سوی تو
 قبله اصحاب ذوق طاق دوا بروی تو
 می کشدش سوی خویش سلسله موی تو
 بود بروز مصاف قوت بازوی تو
 کز ستم اهل کین خورده پهاوی تو
 عطر کفن بر کنم خاک سر کوی تو

مایل زار از غمت صبح و مسا نوحه کو

باش شفیعش بحشر هست ثنا کوی تو

از منوی ذیل که فقط چند بیتتی در دست است معلوم می شود مرحوم مایل
 با جنبه روحانیتی که داشته در طریق کتب سعی و از دسترنج خود معاش
 می کرده :

بشنو که مرا حکایتی هست
 از طالع شوم و بخت ناساز
 از شهر و دیار خویش ماندم
 افتاد به بهیشت گذارم
 نا گاه ز گردش زمانه
 افتاد مرا گذر بزندان
 قدری زر و سیم وام دادم
 اکنون چو طلب کنم از آن وام
 و از جور زمان شکایتی هست
 بیرون چو بیامدم ز شیراز
 و از اهل و تبار خویش ماندم
 با مردم آن افتاد کارم
 با تیسر قضا شدم نشانه
 نی غافل از آنکه بود زندان
 در برزخ مفلسان گشادم
 چیزی ندهند غیر دشنام
 وقتی در اثر قحط و غلا مردم بمجاعه مبتلا و یکنفر از اعیان وقت مرحوم
 مایل وعده برنج و آرد داده و بوعده وفا نموده آن مرحوم در مقام عتاب قطعه

سروده که این چند بیت از آن در دست است :

مطاع مشفق من ایکه در جوانمردی ندیده چون تو جوانی دیگر زمانه پیر
 برنج و آرد که کردی بمخلصت وعده وفا بوعده نکردی و شد زمانش دیر
 برنج آمدم و نامد از برنج خبر بسی خیال پلو پختم و نگشتم سیر
 بیاد کرده آن آرد در تنور خیال مدام قرص مه و مهر میکنم تصویر
 دلا مجوی ز نو کیسه گان رسوم گرم که در زمانه ندوشیده کس زپازن شیر

وله ایضاً

صاحباً ایکه لطف تو چون مهر سایه افکنده است بر که و مه
 اندرین سال روزگار از کین زده بر کار من هزار گره
 کوته از دامنم کف بستان سوی جیم دراز دست بده
 گندم ار نیست رنج قحطی را میتوان از برنج کردن به
 از تو لیک التماس آن دارم که برنج ار دهی برنج مده

در هجو ناظر یکی از فرمانفرمایان فارس گوید :

سرورا بر شکوه ناظر دو بیتی گفتم لطف خاصیت گرا جازت بر زبانم میدهد
 استخوان پوسیده از بس میگذارد جای گوشت گهنه قبری بر سر دوری نشانم میدهد
 سهل باشد زانکه قوت خویش می بخشدم را ورنه از بهر چه آن سگ استخوانم میدهد

قطعه ذیلرا برای یکی از دوستان فرستاده است

آن بره که لطف کرده بودی از حسرت آن چها ما رفت
 از بسکه ضعیف و ناتوان بود در راه بر رحمت خدا رفت
 غیر از این اشعار دیگری دارد و الحق همه را استادانه گفته است ولی چون
 در مرثیه و نوحه است از نگارش آن صرف نظر میشود (گریه سر و چشم میخواهد
 و خنده دل خوش) فقط فقط یای از مرثی را ذیلا برای نمونه می نگارد

شاهها توئی که یوسف مصر شهادتی مایل چو آن عجز که بد ریسمان زرش
 آورده این بضاعت مزجات نزد تو یعنی ز خیل مشتریان بشمر اندرش
 اینک از منوی نظم اللثالی آن مرحوم که در علم تجوید گفته است بعضی
 قسمتها نداشته میشود:

در دیباچه کتاب فرماید

فاتیح ابواب اسرار قدیم هست بسم الله الرحمن الرحیم
 گو زبان آنکه حمد او کنیم با زبان عجز سویس روکنم
 آنکه ذرات آمده جویای او میجو در خورشید تا پدای او
 آنکه مسدود آمده سویس سبیل سوی دانش پی نبرده عقل گل
 کمترین جودش وجود ماسوا ماسوا کشت ازدو حرفش رونما
 هم علیم وقادر وینا بود هم سمیع و زنده ویکتا بود
 بی تکلم ازدو حرف کاف و نون کرد باز اسرار مکنون از کمون
 امر او دریا و اشیا موجهها کشت پیدازان حسیض او جها
 کنز معنی بود کس با او نبود پس نقاب از راز احیت کشود
 تا که در بود آورد ناپود را آ که از موجد کند موجود را
 تا که خورشید جلالش جاود گیر کردد از ذرات اشیا سر بسر
 تا نماید عالم تجرید را حرف سازد نقطه توحید را
 پس بتالیف آورد آن حرف را قابل مظروف سازد ظرف را
 کلمه سازد پس از آن نامه تازد زان بوی جان بر شامه
 پس شود سردلالت زان عیان لفظها کردد معانی را بیان
 تشود زان ظاهر اسماء وصفات پس شود هر یک از آن عنوان فرات

تا کنند اسرار هستی را نهان راز وحدت راز کثرت ترجمان

پس شناسند و کتندش بنده کی

بند گیشان آورد باینده بی

پس از ستایش خداوند و نیایش پیغمبر اوصیاء (ص) در تعریف دندان فرماید

پیش از آن تعریف دندان لازم است

داد بردوش تو تشریف وجود

سی و دو گوهر نهادت در صدف

امتیاز هر یکی باشد باسم

کو بود از پیش و افرادش چهار

باشد آن علیا و این سفلی بگفت

کان بود همچون ثنایا چار نیز

چار اطراف ثنایاشان مکنان

او است جمع و دهرش ناب آمده

تیز تیز از سایر آمد در تمیز

هر سه در اضرانند در گفت و شنید

کان بوقت خنده گردد آشکار

چار دندان زیر و بالا چار سوی

کان بود بعد از ضواحک سر بر

معنی طاحونه باشد آسیبا

سه سه آمد از بیرون و از بند

چار دندان نواحی را بداند

چون رسد ساعت بدهجد تا بیسی

ایکه عزمت بر مخارج جازم است

از کمال صنیع خلاق و دود

بعد ترکیب وجودت از شرف

جمله آنها بود بر چار قسم

قسم اول را ثنایا می شمار

دو زبالا دو زبائین جفت جفت

پس رباعیات باشد ای عزیز

دو زعلیا و دو از سفلی بدان

بعد از آن دندان انیاب آمده

ناب نیش است و بود آن چار نیز

قسم چارم از سه نوع آمد بدید

نوع اول را ضواحک می شمار

بعد انیاب آمده بی لفتکوی

نوع ثانی را طواحن می شمار

جمع طاحن هم طواحن شد بنا

زاسفل و اعلا دو دو بر شمار

نوع سوم ای لبیب نکته دان

در بزرگی می شود طاهر بسی

در بیان احکام مد متصل و منصل فرماید :

بر سر صاد دو چشمت شد سبج
یا خبر از نشانه سر مد شده
صاد چشمت را ازان بر سر مداست
بهر تاراج دل و دین تاخته
ترك و تیغی این چنین ایوای دل
طاق ازانرو طاق عاشق شد
از اشارات دو ابرویت شفا
کار ابرویت ازان بالا گرفت
قند در محراب او در خواب ناز
بسته بر بالای خود قوس و قزح
بر بماه چارده بسته هلال
عاشقان را سوی او روی نیاز
يك الف مابین بینی بینش
والضحی را مد بسم الله بین
می کنم زان بر همه این اقتصار
سوم مدم ناز گفت و گو کشید
پس ازان شروع به بیان اقسام مد می کند و حسن این مثنوی در این

ای دو ابرویت دو مد متصل
صاد مست را دو ابرو مد شده
زانکه ابروی تو سر سر مداست
چشم مست تیغ ابرو آخته
مست و بر کف تیغ کین ایوای دل
طاق ابرویت بخوبی طاق شد
جسته اند از یک نظر اهل صفا
زیر ابرو خال هندو جا گرفت
و چه ابرو قبله اهل نیاز
و چه ابرو مایه وجد و فرح
و چه ابرو سر سر غنچ و دلال
و چه ابرو کعبه اصحاب راز
حاجب عین بینی بینش
روی و ابروی این هلال آن ماه بین
ناورم اوصاف حسنت در شمار
میل مدم جانب ابرو کشید
پس ازان شروع به بیان اقسام مد می کند و حسن این مثنوی در این

در بیان اظهار نون ساکنه و تنوین فرماید :

جستجوی حق کنی در گفتگوی
جستجو در کوی و برزن می کنی
تو چو خفاش آمده در جستجوی

ای در اظهار آمده در جستجوی
تو چراغ از عقل روشن می کنی
مهر تابان است از هر بام و کوی

گه در اظهارش تعادل می‌کنی
 کی بری از علت و معلول پی
 این تسلسل زد پیت سلسله
 علت و معلول شد معلول تو
 شاهد عشق است در عالم عیان
 هر طرف بینی بغیر یار نیست
 دیده بگشا و جمال یار بین
 نور خورشید جمالش جلوه گر
 مایل این اظهار را یکسر بنه
 مبحث اظهار را شرحی بده

پس از آن وارد مطلب می‌شود

در اخفا کردن نون ساکنه و تنوین فرماید :

ای در اخفا طالب گنج آمده
 گنج در تو مخفی و تو بی خبر
 گنج در تو مخفی و تو در طلب
 حقهات از گوهر معنی پر است
 کل فی الکلی تو در خود سیر کن
 در هوای گنج در ریج آمده
 یار تو در خانه و تو در سفر
 پر تو خورشید می‌جوئی به شب
 باز بود در خود که درجت پر در است
 هر چه می‌جوئی طلب زین دیر کن

مایل از این گفتگو خاموش باش

بهر اخفا پای تا سر کوش باش

در بیان قراء سبعة فرماید از قسمت آخر کتاب

جرعه دیگر ازین می نوش کن
 خود زمکه آمده این کثیر
 نکته دیگر سرایم گوش کن
 نافع از خاک مدینه شد ظمیر

یافته بو عمر و از بصره قروم
عاصم و حمزه کسائی نیز هم
ابن عامر آمده از خاكشام
از دیار كوفه گردیده علم
در بیان عدد آیات قرآن فرماید

آیه قرآن که خوب و دلکش است
یکهزارش امر و يك نهی شدید
یکهزارش قصه های اختیار
پانصدش حکم حلال است و حرام
شصت و شش ناسخ و منسوخ لباب
شش هزار و ششصد و شصت و شش است
یکهزارش وعد و يك دیگر وعید
یکهزار امثال بهر اعتبار
صد دعا تسبیح و ذکر صبح و شام
گفتمش والله اعلم بالصواب
در خاتمه تجوید و تاریخ نظم آن فرماید

ابن لثالی گرچه منثور آمده
این لثالی زیور هر دوش باد
شکرگز توفیق حق شد منتظم
گلشنی ارسته ز الوان گل
از معانی هر درختش بسارور
وادی طور است این دلکش چمن
رشد فرمای جنان باشد گلش
باد این گلشن زافت پر شکفتار
پاك از خاشاك این گلزار باد
حاسدش را دیده دل کور باد
نظم آن نور علی نور آمده
نظم او آویزه هر گوش باد
این گلستان رشك گلزار ارم
بر بساطش چیده هر سو خوان گل
وز لثالی شاخسارش پر ثمر
زیر هر نخاش کلیمی در سخن
طایر قدسی خوش الحان بلبش
خود نیفشاند خزانش برك و بار
لاله اش بی داغ و گل بی خار باد
طالبش را چشم دل پر نور باد

از پی تاریخ این دلکش رقم
كلك مایل زد رقم باغ ارم